

# ازدواج اجباری دگرباشان، کژراهه‌ای به سوی تجاوز

Photo:Azarii Gorchakov/shutterstock.com

راضیه امیری

• رابطه جنسی با شوهرم هر بار مانند یک تجاوز، رنج‌آور و بسیار دردناک بود. هیچ‌گونه صمیمیت و لذتی در رابطه عاطفی یا جنسی بین ما وجود نداشت و حتی احترامی که برای هم قائل بودیم خیلی زود از بین رفت. در این شرایط سخت روانی و جسمی تنها چیزی که مرا آرام می‌کرد استفاده از مواد مخدر بود. در طول پنج سال زندگی زناشویی، سه بار دست به خودکشی زدم و هر بار والدینم دوباره مرا مجبور کردند پیش شوهرم برگردم. بالاخره تصمیم گرفتم بدون اجازه و ضد خواست خانواده از شوهرم طلاق بگیرم و خودم را از این زندگی مسموم و رنج‌آوری که هم من و هم شوهرم در آن دست و پا می‌زدیم، نجات دهم و به تنهایی راه خود را پیدا کنم.»

این **روایت تلخ** یک زن همجنسگراست که تن به ازدواج اجباری با یک مرد داده بود. زنی که «به اصرار و برای حفظ آبروی خانواده» مجبور به ازدواج با یک مرد شده بود. مساله ازدواج اجباری دگرباشان جنسی با مردان و زنانی از گرایش جنسی متفاوت، معضلی است جدی که در جامعه‌ای دگرباش ستیز همچون ایران همانند یک زخم چرکین مدام چرک می‌کند و درد اینجاست که چه بسیار آدم‌ها که به این چرک مداوم همچون یک راه‌حل یا «درمان» می‌نگرند.

## ازدواج از سر اجبار: طرح صورت مسئله

شاید صورت مسئله مورد بحث را بتوان این‌گونه توضیح داد که ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی - به معنای اجبار بر فرد برای ازدواج با فردی از جنس متفاوت - ازدواجی ناخواسته است که به دلیل ناخواسته بودن و نامطلوب بودن، شرایط دشواری را برای زندگی مشترک هر دو فرد رقم می‌زند.

در واقع ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی، یک «زندگی دوگانه» برای او **ایجاد می‌کند**. یک زندگی اجباری با خانواده و یک زندگی پنهانی برای ارضای غرایز مربوط به گرایش جنسی خودش.

نوید که خود یک همجنسگراست و در خارج از ایران زندگی می‌کند، در گفت‌وگو با «خانه امن» تاکید می‌کند که ازدواج اجباری تنها فرد دگرباش جنسی را اذیت نمی‌کند، بلکه همسر او را نیز در عذاب و چالش‌های درونی قرار می‌دهد: «خانمی را می‌شناختم که بدون آگاهی از هویت جنسی همسر خود با او ازدواج کرده بود و می‌دید که وقتی او منزل نیست، همسرش با مردان می‌خواهد و او که نسبت به مساله همجنسگرایی آگاه نبود از این پدیده احساس شرم بسیار داشت و به هیچ‌عنوان نمی‌توانست بپذیرد که همسرش تن به چنین چیزی می‌دهد. او از گرایش جنسی همسرش آگاه نبود و نمی‌توانست مساله را برای خود هضم کند.»

به گفته نوید علاوه بر محدودیت‌های حکومتی و قانونی به هیچ‌عنوان نباید فشار جامعه و خانواده را دست کم گرفت: «خانواده فرزند دگرباش خود را مجبور به ازدواج می‌کند و بر این باور است که ازدواج می‌تواند فرزند را درمان کند. یک مورد دیگر می‌شناسم از یک مرد جوان ۳۷ ساله که گرچه نسبت به گرایش به همجنس خود آگاهی کامل داشت، برای گریز از تنهایی و فشار اجتماعی تن به ازدواج با غیرهمجنس داده بود. وقتی دلیلش را از او پرسیدم، پاسخ داد: من در شهر بسیار کوچکی زندگی می‌کنم که هیچ همجنسگرایی در اطرافم نمی‌شناسم. از تنهایی ذله شدم و از طرفی پدر و مادر پیرم هم به طور روزانه از من سوال می‌کردند چرا ازدواج نمی‌کنی. می‌خواستم از این شرایط خلاص شوم.»

بر اساس چنین تجاربی است که آرشام پارسی، مدیر سازمان دگرباشان جنسی ایران، بر این **یادآور** است که اگر روزی موانع و مجازات قانونی مقابل دگرباشان جنسی وجود نداشته باشد، باز هم فشار جامعه و مردم، فشار سنگینی بر دگرباشان خواهد بود.

او در توضیح بیشتر می‌گوید: «ازدواج اجباری و قتل ناموسی - به ویژه در مناطق روستایی ایران - سرنوشتی نامنتظره برای همجنسگرایان نیست. نمونه آن پدری است که حدود هشت سال قبل در روستایی کوچک در حومه رشت، در پی آنکه فهمید پسر ۸۱ ساله‌اش همجنسگراست، روی خودش و او بنزین ریخت. خودش زنده ماند، اما پسرش درگذشت.»

بنا به باور نیما نیا، یک دگرباش ایرانی ساکن آمریکا که در حوزه دفاع از حقوق دگرباشان جنسی فعالیت می‌کند، اجبار دگرباشان به ازدواج سنتی و شرایطی که تحت تأثیر این ازدواج در فضای خانه پدید می‌آید، کاملاً شرایط آن را دارد که ذیل اصطلاح «خسونت خانگی» قرار بگیرد.

او به خانه امن می‌گوید: «این هم یک نوع خشونت خانگی است. این خشونت از دو طرف است و لزوماً تقصیر آن‌ها نیست. یعنی شرایطی ایجاد می‌شود که چرخه‌ای از خشونت به وجود بیاید.»

## زنان دگرباش، فشار دوچندان

بایستی کاملاً قابل انتظار باشد که مساله ازدواج اجباری و تبعات آن برای دگرباشان جنسی حداقل در ایران در میان زنان دگرباش نمود بیشتری داشته باشد. فشار بیشتر بر زنان دگرباش برمی‌گردد به فشاری که به طور کلی بر زنان در کشوری همچون ایران وجود دارد. در واقع زن‌ستیزی موجود در قوانین حکومت اسلامی ایران و گرایش‌های زن‌ستیزانه در جامعه وقتی با یک زن - به عنوان مثال - لژیون برخورد می‌کنند، ضربه‌ای دوچندان بر او وارد می‌کنند. یک زن لژیون در ایران علاوه بر زن بودن باید چوب همجنسگرایی خود را نیز بخورد.

رها بحرینی، فعال حقوق بشر، در این باره بر این **باور** است که در جامعه‌ای چون ایران، «هویت جنسیتی تنها دو قطب دارد، مرد و زن. بر گرایش جنسی به معنای ابزاری برای ابراز این هویت به شیوه‌ای معقول (یعنی دگرجنس‌گرایانه) تأکید می‌کنند و زنان را موظف می‌دارند زندگی عاطفی و جنسی، باروری، خانگی و حیات اجتماعی خود را در این چارچوب دوتایی و دگرجنس‌گرایانه تنظیم کنند.»

رها بحرینی از اصطلاح «مردسالاری دگرجنس‌گرا» برای رساندن مقصود خود بهره می‌جوید و معتقد است «سه گانه دولت-جامعه-خانواده» و این نهادی که از این تجمیع حاصل می‌شود، ازدواج زن با مرد را مساله‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌داند و زنان را موظف می‌داند به آن تن بدهند.

البته قدرت و قوت این فشار در ایران چندان جای تعجب نخواهد داشت اگر بدانیم در **کشور پیشرویی چون فرانسه** نیز زنان دگرباش به مراتب بیشتر از مردان دگرباش «مورد آزار و اذیت روانی و خشونت‌های فیزیکی ناشی از هموفوبیا» هستند.

## ازدواج برای فرار از خود

با وجود تأکیدی که باید بر خشونت حکومتی و خشونت نهادینه در جامعه و فشار خانواده داشت، گاهی نیز ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی نتیجه هراس خود فرد دگرباش است، چنانکه اگر فرد دگرباش گرایش جنسی خود را به خوبی نشناسد، نسبت به این مساله دچار یک «هموفوبیای پنهان» می‌شود و نمی‌تواند خود را به عنوان آنچه که هست بپذیرد و این دوری‌گزینی از خود واقعی، او را به سمت ازدواج سنتی سوق می‌دهد: راهی برای «درمان». غافل از اینکه نه آن گرایش جنسی، بلکه آن هموفوبیا و ازدواج سنتی متعاقب آن است که درد و تشدیدگر درد هستند.

**بسیاری از این ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامند** و پر پیداست که چه تبعات سنگین و بعضاً جبران‌ناپذیری برای طرفین و فرزندان برآمده از این رابطه ایجاد می‌شود.

نیما نیا در این رابطه مثالی دارد که در گفت‌وگو با خانه امن آن را مطرح می‌کند: «من با آدم‌های زیادی که در رابطه اجباری بوده‌اند صحبت کرده‌ام. یک پسر همجنس‌گرا را می‌شناسم که به علت وحشت از طرد شدن، نتوانست گرایش جنسی خود را آشکار کند. خودش فکر می‌کرد اگر وارد یک رابطه با جنس مخالف شود و ازدواج کند، شاید همه چیز عوض شود و به اصطلاح، خودش را تغییر دهد اما نه تنها پس از ازدواج این اتفاق نیفتاد، بلکه خودش می‌گفت همیشه زجر می‌کشیدم و رابطه‌هایم عین تجاوز بود.»

## دو نکته کمتر توجه شده

نیما نیا در ادامه گفت‌وگو با خانه امن دو نکته مهم را به عنوان نکات کمتر مورد اشاره قرار گرفته در بحث ازدواج اجباری دگرباشان جنسی مطرح می‌کند. یک اینکه بنا به باور او و تجربه‌هایی که از گفت‌وگوهای مستقیم با دگرباشان جنسی داخل ایران دارد، اکنون مهم‌تر از شهرهای بزرگ، شرایط دگرباشان جنسی در شهرهای کوچک و روستاهاست.

او بر این باور است که چون تعصبات سنتی و مذهبی در این محیط‌ها بیشتر است، فعالان حقوق دگرباشان جنسی باید توجه بیشتری به این نقاط داشته باشند: «تهران شاید کمی وضعیت بهتر شده باشد. اما کهگیلویه و بویراحمد چه؟»

نکته دوم نیز برمی‌گردد به تأکیدی که او بر گسترده‌تر کردن دایره گرایش‌های جنسی دارد. او تأکید می‌کند که نباید دگرباشان جنسی را در همجنس‌گرایان خلاصه کرد.

نکته دوم را خود او این‌گونه توضیح می‌دهد: «این موضوع را به همجنس‌گراها محدود نکنیم. وقتی جنبش رنگین‌کمانی می‌گوییم، آدم‌ها را با گرایش‌ها و هویت‌های مختلف جنسی می‌گوییم. ممکن است یک شخص همجنس‌گرا باشد، دوجنس‌گرا باشد، ترنس باشد. همه ممکن است تجربه ازدواج اجباری را داشته باشند. باید همه را دید.»

• پی بردن به این واقعیت که شوهرم همجنس‌گراست برایم یک ضربه بزرگ روحی‌ست. احساس می‌کنم ۵۱ سال زندگی زناشویی‌ام یک دروغ بوده و زندگی و جوانی‌ام از من ربوده شده. تمام لحظاتی را که فکر می‌کردم شوهرم به من بی‌اعتناست چون من کمبود دارم یا زیبا و باهوش نیستم را به یاد می‌آورم. حالا متوجه می‌شوم چرا او همیشه غمگین، ساکت و ناراضی بود و تقصیر از من نبود.

مساله دقیقاً همین است که این زن **می‌گوید**. در ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی و فضای تلخ و خشن متعاقب آن، لزوماً نمی‌توان یک خاطی پیدا کرد و تمام تقصیرها را بر سر او کوباند.

ازدواج اجباری دگرباشان جنسی نتیجه دید ناقص جامعه‌ای است که می‌توان گفت تقریباً درصد زیادی از آن، شناخت دقیقی از دگرباشان جنسی ندارد و حکومتی که با قوانین ارتجاعی به یاری این دید مشکل‌آفرین آمده است و خانواده‌هایی که «آبروی خود را در سرکوب گرایش جنسی فرزندان خود می‌بینند».

واقعیت این است که در چرایی به وجود آمدن این پدیده نامطلوب همه مقصریم. گرچه وضعیت بسیار دشوار است، اما چاره‌ای نیست و باید از میان همین شرایط راهی به رهایی جست. راهی برای خلق فضایی که هیچ دگرباش زن یا مردی «مجبور» به زندگی مشترک عاطفی-جنسی با دیگری نشود.

---